

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظریه آخوند در بحث مشتق، این شد که مشتق حقیقت در خصوص متلبس به مبدأ است. و آن تفاصیلی که در مشتق وجود داشت نیز با دلیل دوّم ایشان - صحّت سلب - رد شد می‌شود. در نتیجه يك قول است میان اقوال باقی می‌ماند و آن این‌که بگوییم: مشتق، حقیقت در اعمّ است که اکنون آخوند ادله آنها را ذکر می‌کند.

اعمی‌ها به سه دلیل استدلال کردند:

ادله کسانی که مشتق را حقیقت در اعمّ می‌دانند.

1- تبادر: وقتی مشتق، بدون قرینه استعمال می‌شود آنچه که به ذهن تبادر می‌کند اعمّ از متلبس و منقضی است؛ و تبادر هم علامت حقیقت است.

آخوند می‌گوید: قبلاً بیان کردیم که آنچه که متبادر است خصوص متلبس است؛ و با این بیان، جواب از این دلیل اعمی‌ها را می‌دهند.

2- عدم صحّت سلب: اعمی مواردی را مثال می‌زند که در این موارد، با این که مبدأ منقضی شده است ولی سلب مشتق از ذات صحیح نیست؛ مثلاً اگر امروز در مورد زیدی که دیروز زده شده است، بگوییم: زید لیس بمضروب، این غلط است؛ و در این گونه موارد می‌بینیم که سلب مشتق از ذاتی که مبدأ از او منقضی شده است، صحیح نیست؛ و خواندیم که یکی از دلایل حقیقت، عدم صحّت سلب است و صحّت سلب، دلیل مجاز است.

مثال دیگر در مورد مقتول است. زیدی که يك سال قبل کشته شده و قتل بر او واقع شده است الآن هم باید گفت: زید مقتول، و در جلسه دادگاه کسی نمی‌تواند بگوید: زید لیس بمقتول.

پس عدم صحّت سلب، دلیل است بر این که مشتق، حقیقت در اعمّ است.

جواب آخوند: شما در این مثالها يك اشتباهی را مرتکب شدید، و لذا ما باید ببینیم که تلبس چگونه معنا می‌شود؟ در این دو مثال دو معنا برای تلبس وجود دارد:

1- معنای اوّل: معنای حقیقی تلبس است. مضروب، تلبس حقیقی‌اش زمانی است که فعل ضرب بر او واقع می‌شود و حال تلبس حقیقی او زمانی است که حادثه ضرب بر او واقع می‌شود.

ما اگر تلبّس و حال آن را به معنای حقیقی گرفتیم، الآن که می‌گوییم: زید لیس بمضروب فی زمان نطق، این قضیه صحیح است و این صحّت سلب، مسلّم است؛ زیرا الآن و در زمان نطق، وقوع ضرب بر زید تحقق ندارد.

2. معنای دوّم: برای حال تلبّس يك معنای مجازی بکنیم، یعنی: تلبّس معنایش این است که این مبدأ بر این ذات واقع شود، ولی این که این مبدأ در يك زمانی نبوده و بعد واقع شده است و سپس تمام شده است، این‌طور معنا نکنیم؛ بلکه بگوییم: مقتول، یعنی: ذاتی که قتل بر او واقع شده است، و الآن اگر جنازه‌ای بعد از دو سال پیدا شد، مقتول است.

اگر تلبّس را این‌طور معنا کردیم روی این فرض و این معنا، صحت سلب وجود ندارد و سلب مضروب از زید صحیح نیست.

آخوند می‌گوید: شما از محلّ نزاع دور شدید؛ زیرا محلّ نزاع ما در موضوع‌له مشتق است، امّا این‌که برای مبدأ، معنای حقیقی یا مجازی کنیم ربطی به محلّ نزاع ندارد. شما اگر برای ضرب و قتل يك معنای حقیقی کردید تلبّسش به يك نحو است، و اگر برای ضرب و قتل يك معنای مجازی کردید تلبّسش توسعه پیدا می‌کند؛ ولی در هر دو صورت، مسئله ربطی به محلّ نزاع ندارد.

3. أخبار: اعمّی‌ها به يك روایاتی از ائمه علیهم‌السلام استدلال کردند. ائمه علیهم‌السلام تأسیّا به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ابطال خلافت ابی‌بکر و عمر و عثمان استدلال کردند به آیه شریفه‌ای که در جریان نصب حضرت ابراهیم به مقام امامت نازل شده است بعد از این‌که خداوند حضرت ابراهیم را به مقام امامت رساند و از مقام نبوت و خلیل بودن رفعت داد و به مقام امامت رساند، حضرت ابراهیم سؤال کرد: ومن ذریّتی، خداوند فرمود: لا ینال عهدی الظالمین.

اعمّی‌ها به قسمت آخر آیه که ائمه استدلال کردند که امامت، عهد خدا است و عهد خدا به ظالم نمی‌رسد و تمسّک کرده‌اند وقتی اهل سنت هم قبول دارند که عمر و ابوبکر کانا کافرین قبل الاسلام؛ و إنّ الکفر والشک لظلم عظیم و لذا ائمه می‌خواهند بگویند که این دو نفر مصداق ظالمین هستند و لذا امامت برای آنها روا نیست.

اعمّی می‌گوید: استدلال ائمه به آیه روی این مبناء است که مشتق - که کلمه «ظالم» در آیه است - حقیقت در اعمّ باشد. اگر کسی قائل شد که مشتق، حقیقت در متلبّس است؛ در زمانی که این دو نفر لباس خلافت را پوشیدند به ظاهر مسلمان بودند، و بنابراین استدلال امام به آیه برای ابطال خلافت این دو نفر باطل خواهد شد. و حال آنکه بالضرورة نمی‌توان ملتزم به بطلان استدلال امام شد؛ پس کشف می‌کنیم که هنوز اطلاق ظلم و ظالم بر این دو نفر صحیح است، ولو این‌که بعدا اسلام آوردند و کفر و شرک از آنها منتفی شد و این بدین معنا است که مشتق، حقیقت در اعمّ است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين